



درباره مستند داستانی، در گفت و گو با کامران پارسی نژاد، کارشناس

ادبیات داستانی انتشارات به نشر

«جنگ و صلح» تولستوی از شاخص ترین رمان های حوزه مستند داستانی است



مستندنگاری و مستند داستانی ازگونه های ادبی جذاب و پرمطرف داری هستندکه گاهی آناری که دراین ژانر نوشته می شود، درصددیرفروش ها قرار می گیرد. کامران پارسی نژاد، نویسنده و پژوهشگر و کارشناس ادبیات داستانی انتشارات به نشر، درگفت وگویی که با ایبنا داشته، درباره این گونه صحبت کرده است که بخشی از آن در ادامه می آید.

تعریف شما از مستند داستانی چیست؟

به نظرم «مستند داستانی» گونه ای ازژانر ادبی است که در بستر آن شاهد به کارگیری عناصر مستندنگاری و ادبیات داستانی هستیم. یکی ازعناصرمهم تشکیل دهنده مستند نویسی، حقیقت ماندنی و دلالتگری است. نویسنده در این گونه خاص ادبی باید مراقب اطلاعات و اندوخته هایی که مطرح می کند باشد. اصولا مطالب مهم و سرنوشت ساز باید براساس حقایق مسلم تدوین شوند. این درحالی است که باید به عناصرتشکیل دهنده داستان چون تخیل، کشمکش و شخصیت پردازی هم توجه شود. مستند داستانی ظیف، وسیعی از داستان های خلق شده را می تواند شامل شود و آنجا که عنصر حقیقت ماندنی در وادی داستان نقشی محورا یفا می کند، بسیاری ازداستان های اجتماعی، روان شناختی، سیاسی و جنگی می تواند به فراخور طرح رویدادهای حقیقی و باورپذیر در این گونه ادبی جای گیرد. در زندگی نامه داستانی نویسدگان براساس زندگی یی فرد خاص داستانی را خلق می کنند و در آن نیز شاهد تلفیق حقیقت ماندنی و تخیل هستیم. اصولا زندگی، اندیشه و باورهای فرد است که بخش مستندات داستان را شکل می دهد. در داستان هایی از این دست، نویسنده ضمن شرح زندگی حقیقی فرد سعی می کند خلأهای داستانی را با تخیل پر کند. درعین حال، هر رویداد و اتفاقی را نویسنده نمی تواند مطرح کند، چرا که داستان برای خود نظام مند است و قوانین خاص خودش را دارد. مستند داستانی همان طور که ذکر شد، طیف وسیع تری از رویدادها و مضامین داستانی را شامل می شود و فقط مربوط به زندگی فردی خاص نیست.

این گونه ادبی چه امتیازی دارد؟

نویسنده در این گونه ادبی فرصت دارد جزئی نگری کند و بسیاری از رویدادهایی را که به ظاهر اهمیت ندارند، اما می توانند در تحلیل های جامعه شناسی، سیاسی و تاریخی مفید باشند، ثبت کند. در واقع نویسنده می تواند با این گونه ادبی بسیاری از داده های مختلف را در حوزه های تاریخی، مسائل اجتماعی و سیاسی مطرح کند. متأسفانه نویسندگان ما به دلیل ناآشنایی با مباحث سایبر رشته های علوم انسانی نمی توانند به این مسائل نگاهی عمیق و گاننده داشته باشند. برای این اساس، کمتر اثر قوام یافته و تخصصی را می توان به ساحت داستان اجتماعی، فلسفی و روان شناختی راه داد، چراکه داستان هایی که بیشتر نویسندگان ما خلق می کنند، بر پایه پژوهش نیست. در صورتی که یک داستان نویس برای خلق یک داستان در هر حوزه جنگ، مسائل اجتماعی، سیاست، تاریخ فلسفه و روان شناسی باید ابتدا پژوهشی عمیق داشته باشد. داستانی که بدون تحقیق خلق می شود، بدون بن مایه ها و تجارب ارزشمند و تعمق برانگیز است. یکی از شاخص ترین رمان هادروژه مستند داستانی، کتاب «جنگ و صلح» تولستوی است. بخش عمده ای از این اثر روایت تاریخ دوره خاص است. در این اثر ضمن توصیف رویدادهای مهم و سرنوشت ساز جنگ فرانسه و روسیه، مخاطب با انبوهی از داده های مهم اجتماعی، فرهنگی و سیاسی روبه رو می شود. در داستان یادشده نویسنده با دقت، بسیاری از حقایق آن روزگار مانند نوع پوشش، غذا، محیط جغرافیایی و عناصر بومی را تصویر می کشد. به همین دلیل، «جنگ و صلح» نه تنها در گونه داستان قرار می گیرد، بلکه به عنوان سند دست اول تاریخی نیز مورد توجه تاریخ نگاران است.

بهترین زاویه دید برای مستند داستانی چیست؟

بهترین زاویه دید، سوم شخص و دانای کل محدود است. چون در دانای کل نامحدود نویسنده خیلی قدرت دخل وتصرف پیدا می کند. این به آن معنا نیست که بتوانیم از زاویه دید دانای کل نامحدود استفاده کنیم. اما از آنجا که در این روش توصیف نویسنده آزادانه می تواند وارد ذهن هر فرد شود و به سخنان هر فردی در هر جای دنیا گوش بدهد، معمولا ساختار داستان ضعیف تر خواهد شد. در دانای کل محدود نویسنده مجبور است پشت سر شخصیت اصلی داستان حرکت کند و محدودیت هایی در روایت دارد. این شیوه، کار داستان نویسی را برای نویسنده سخت می کند و همین باعث می شود ارزش اثر برای منتقدان دوچندان شود.

## زین قنبر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

ناوبراسته

مدیرعامل سازمان پارک ها و فضای سبز شهرداری تهران بابیان اینکه حفظ باغات در مناطق کمبرخوردار

از فضای سبز جز سیاست های اصلی ماست گفت: ... ویراسته

مدیرعامل سازمان پارک ها و فضای سبز شهرداری تهران بابیان اینکه حفظ باغات در مناطق کمبرخوردار از فضای سبز جزء جزو سیاست های اصلی ماست، گفت: ... نکته

جز نادرست است، باید جزء بنویسیم یا جزو؛ گرچه بهتر است، جزو، را به معنای یکی از و جزء را به معنای بخش یا قسمتی به کار بریم.

#زین-قدی پارسى

# شهریار

شماره ۳۳۳  
۲۸ آذر ۱۳۹۲  
۵ جمادی الثانی ۱۴۱۱  
شماره ۱۰



## فرهنگ و ادبیات

احتمالا برخی ها وقتی «خاش خاﺅم» را می خوانند یا متوجه می شوند این کتاب خاطرات پدر نویسنده است، با خودشان می گویند خب، پدرومادر و پدربزرگ و مادر بزرگ ما هم کلی خاطره های قشنگ از گذشته ها دارند، چرا باید خاطره هایشان را بنویسیم؟ انگار هنوز خیلی ها ثبت خاطرات را یک جور تفتن و تفریح می دانند و اهمیتش را درک نکرده اند. البته برای قصه نویس ها و آن هایی که با ادبیات معشورند، به کل قصه فرق دارد؛ اما شما کی و چطور تصمیم گرفتید خاطرات پدرتان را بنویسید؟

ده ساله بودم که یک روز مامان با کتابی به خانه آمد. گاه و بیگاه عادت داشت خرید که می رود، مارا با کتاب های جایزه اش غافل گیر کند. این بار خوش شانسیم سهم من شد تا کتابی را تحویل بگیرم با تصویرپسرکی که از سرش درخت پرتقالی می روید. «درخت زیبای من» نوشته ژوزه مانوورده و اسکونسولوس بود و ترجمه استاد قاسم صنعوی. آن بعد ازظهر تابستانی با اشتیاق سراغ کتاب رفتم و تا پایانش که به غروب کشید، در تاریکی اتاق حتی نتوانستم لحظه ای از تخته خواب بیرون بیایم و چراغ را روشن کنم. فغ فغ می کردم برای خاطرات کودکی زه زه یا همان ژوزه که نویسنده کتاب بود. برای مانوئل والادارس، آن پرتغالی مهربان با کامیون سپیدش. برای قطار مانگا راتپیا که از ژوزه ای زه زه را به باد داد. همین طور که شوری اشک هایم را مزه مزه می کردم، از یک چیز مطمئن بودم؛ اینکه من هم وقتی بزرگ شوم، مثل زه زه نویسنده گی را انتخاب می کنم. آن وقت در کتاب هایم ازبابا به نام نویسم. از مامان، نرگس، ریحانه و ایمان، از فامیل، از دوستان و از همه ماجراهای زندگی مان. خاطره آن بعد ازظهر تابستانی با من ماند، حتی وقتی «خاش خاﺅم» چاپ شد. کتابی از خاطرات شیرین بابا که همیشه موقع تعریف کردنشان در محافل، استعداد خاصی داشت. خاطرات را بارها از زبانش شنیده بودم و خیلی سال قبل که به اولین کلاس آموزشی داستان نویسی می رفتم، این ایده به ذهنم خطور کرد که چرا در قالب کتابی منتشر نشود!

حتما ماجرای سفرهای بابا با آقاچان در آن جاده های پرپیچ و خم قدیم با کامیون وشیطنت های بابا در محله «بالاخیابان» می توانست جذاب باشد. خاطراتش را تیتربندی کردم که ابتدا خیلی بیشتر از دوازده تا بود، ولی مشغله ها مانع می شد با جدیدت کار کنم. حتی شیکوه های بابا هم که هر ازگاهی گوشه می کرد «نچه دخترنویسنده ای هستی که خاطرات مور کتاب نکردی» بی فایده بود. بالاخره از دو سال قبل با تهیه فایل های صوتی، کار را شروع کردم. ولی باز به تعویق افتاد تا اینکه با ارسال بابا مریض شد. در آن روزهای تلخ و شوم تنها چیزی که در ذهنم دور می خورد، بدقولی ای بود که در حقش کردم. شب ها زیر پتو با گریه به خودم بدویبراه می گفتم. باید زه زه را برای نوشتن کتاب جزم می کردم. شبانه روز مشغول پیاده سازی فایل ها شدم و در روزهایی که بابا دوران نقاهت بعد عمل را می گذراند، تا نیمه شب در اتاقم با خاطرات تلخ و شیرین کودکی اش اشک می ریختم و لبخند می زدم. خردا دامال که کتاب توسط نشر «آهنگ قلم» چاپ شد و آن را در دست بابا گذاشتم، خستگی مثل یک لحاف کرسی سنگین

گفت وگو با هدیة میرمرتضوی درباره کتاب «خاش خاﺅم»، اهمیت ثبت تاریخ شفاهی خانواده و ارتباط خاطره نویسی با ادبیات

# داستان هایی از خاطرات مشهد قدیم

قاسم فتحی

گفت وگو

خاندان میرمرتضوی سال هاست که با انواع ادبیات عجین اند و دم خور. خود هدیة میرمرتضوی مدت ها کار رسانه ای کرده، قصه و فیلم نامه نوشته و هنوز هم در فضای مجازی پرکار است و دائم التحریر. از آن طرف، مادرش هم اهل قصه نوشتن است و در خانه شان جمع داستانی و کتاب خوانی دارد و مرتب همه اقوام و آشناها و دوستانش را برای کتاب خواندن و حرف زدن از ادبیات دورهم جمع می کند. «خاش خاﺅم، نتیجه همین عشق و شور خانواده میرمرتضوی به ادبیات است. دختر خانواده این بار پای روایت پدر نشست و خاطره های او از مشهد قدیم و آنچه را در روزگار طفولیت و نوجوانی و جوانی برآورفته. در قالب روایت های مستند داستانی ثبت کرده است. مهم تر اینکه، در انتهای هر بخش، معنای واژگانی را که به لهجه مشهدی آمده، معنا کرده است؛ هرچند همه روایت ها با زبان معیار فارسی نوشته شده اند. با وجود این، ثبت تاریخ شفاهی خانوادگی چه اهمیتی دارد و چگونه ضبط تجربه های زیسته می تواند به شناخت نسل های بعدی و مهم تر از آن به قصه نویسی ها کمک کند؟ با هدیة میرمرتضوی درباره دغدغه هایش و همچنین کتاب جدیدش گفت وگو کرده ایم.

از روی شانه هایم پایین افتاد، درست لحظه ای که آن لبخند کم رمق بابا روی صورتش نشست، درحالی که با عینک ذره بینی توک بینی اش کتاب و عکس هایش را نگاه می کرد. نه فقط بابا که فکر می کنم هر آدم مُسنی، بخشی از ادبیات شفاهی ماست، چند برگ از تاریخ همین سرزمین که انتقال و ثبت خاطراتشان می تواند تجربه ای فوق العاده برای نسل های بعدی باشد.

پرسش همیشگی در رویارویی با چنین کتاب هایی احتمالا باید همین باشد که چقدر در این خاطره ها دخل وتصرف کردید. آیا خاطره هایی بود که از کتاب حذف شده باشند؟ خاطره های شخصی تری که پر از اسم بودند و شما ترجیح دادید اسامی را حذف کنید یا مثلا اسمی از کسی نبردید؟ یکی از اصول داستان نویسی این است که وفادار بودن به اصل یک ماجرا و اصرار به تغییر ندادن آن و استفاده نکردن از قوه تخیل می تواند به اثر داستانی ضربه بزند. زیربنای کتاب «خاش خاﺅم» آن خاطراتی است که همه براساس حقیقت بیان شده اند. اما در پرداخت این ماجراها تا حدودی از تخیل استفاده کرده ام. ضمن اینکه در ابتدای کتاب تأکید شده است «قصه هایی از مشهد قدیم»؛ یعنی در کتاب تلاش کردم ماجراها از خاطره گویی فاصله بگیرد و به داستان نزدیک شود. درباره حذف تعدادی از خاطرات، آن هایی را در کتاب گنجاندیم که اول مربوط به زندگی راوی در دوره خردسالی تا کودکی و اوایل نوجوانی باشد و دوم، از طرح داستانی برخوردار باشند.

مهم ترین ویژگی کتاب، ثبت وضبط نامه ها، خیابان ها، بازی ها و فرهنگ عامه مردم مشهد است. فکر می کنم من و شما احتمالا آخرین نسل هایی هستیم که از شنیدن اصطلاحاتی مثل «نذر کوچه پنجه» و «دیگ چسبونک» و «فُغ زیر پلاس»

کیف می کنیم و حتی آن ها را شنیده ایم. در واقع شما -و حتی خود من- یک جورهایی هم نسل پدِرتان هستیم و آن قدرها مثل حالا از زندگی و زمانه او دور نشده بودید که نوشتن از خاطرات برایتان اولویت داشت. اما سؤال اینجاست، آیا شصت سال دیگر به نظرتان ما چیزی داریم که همین قدر جذاب باشد و برای بچه هایمان تعریف کنیم؟ البته اگر تا آن موقع زنده بودیم!

این حقیقت تلخ تا حدودی درست است و شاید باید

روایت خواندنی هدیة میرمرتضوی برپیکر از عکس های کتاب «خاش خاﺅم»:

«روزهای مدرسه و خط کش خوردن از معلم ها، روز های فلک شدن و گریه های معصومه، روزهای خنده های پرشیطنت، روزهای پاک کودکی در دبستان فرخی با هم کلاسی هایی که خدا می داند هر کدام چه سرنوشتی پیدا کردند.»

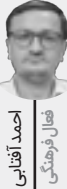


نگاهی به رمان «کینیا س و کایرا»، اثر هاکان گوندای

## هم سفر با ۲ ضد قهرمان

(ص ۲۱۵). «البته کینیا س هم از این نظر، توفیر چندانی با کایرا ندارد و به عنوان مثال، در صفحه ۱۳۱ چنین می گوید: «حتی می توانم صدای چرخیدن زمین را هم بشنوم. مغزم به قدری درد می کند که انگار می خواهد هزار تکه شود.»

حیف است این نکته را نگفته بگذاریم که رابطه کینیا س و کایرا رابطه ای عجیب و پرفراز و فرود است. این دو که بارها جان یکدیگر را نجات داده اند (ص ۴۹). در مواردی، به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا: «بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام. بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)». البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی



هاکان گوندای

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی

به روی هم اسلحه نیز می کشند (ص ۱۲)؛ به قول کایرا:

بعضی وقت ها به نسبت به کینیا س آن قدر احساس غریبگی می کردم که انگار به عنوان یک مفت سوار بیگانه سراسری ای ایا همان اتواستاپ زن! اسوار ائومبیلش شده ام.

بعضی وقت ها هم احساس می کردم خدای رویاها وارزوهایم، از دهان او بیامن صحبت می کند (ص ۵۱)».

البته در همان صفحات آغازین رمان، کایرا به نکته ای کلیدی از دوران نوجوانی خود اشاره می کند: «در مواجهه با موقعیت های یکسان، احساساتم با تمام کسانی که می شناختم فرق داشت. آیا متفاوت بودم تا متفاوت به نظر برسم یا این گونه متولد شده بودم؟ (ص ۱۸)»؛ یا در اواسط کتاب و در قالب یکی

نقاشی